بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و هفتم\_18 خرداد 1400

[تعلیقه بر کلام شیخ در این قسمت]

نظر مبارک مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه دربارۀ وجوب یا عدم وجوب تحصیل ظن برای عاجز از تحصیل علم در اصول اصلیۀ اعتقادیه بیان شد، آنچه به نظر می رسد این است که بحث را در دو مقام مطرح کنیم، یکی خود بحث علمی در این موضوع داشته باشیم، دوم مبحث رجوع این شخص به متخصص و عالم است، اما جهت اول که خود بحث وجوب یا عدم وجوب تحصیل ظن است، می توانیم وجوب تحصیل ظن را با این بیان اثبات کنیم:

مقدمۀ اول این که ما عقلا و نقلا مأمور به ایمان هستیم تنها کسی که این امر و این تکلیف بر او نیست، کسی است که واقعا از درک و فهم انسانی و توان فهمیدن برخوردار نباشد، یعنی کسی که اساسا قابل تکلیف کردن نباشد، آن خارح است، بقیه مأمور به ایمان،

مقدمۀ دوم هم ایمان مراتبی دارد، هم انسان ها از حیث توان و فهم یکسان نیستند، این دو مطلب هم واضح است و نیازمند به بیان و توضیح نیست، هم ایمان مراتبی دارد که قبلا اشاراتی به مراتب ایمان و به تعبیر علماء حدیث درجات ایمان داشته اییم، هم توان افراد بالضرورة با یکدیگر متفاوت است، نمی شود تکلیفی که از ید با توان پایین بخواهیم عینا مساوی باشد با کسی که توان بالاتری دارد.

مقدمۀ سوم هم این است که ما فرض کرده اییم کسی را که به هر جهت و هر دلیل عاجز از علم است ولی عاجز از حصول به ظن نیست، به هر دلیلی برای او تحصیل علم ممکن نیست و الا ممکن است تحصیل ظن.

با توجه به این مقدمات سه گانه عرض می کنیم، مهم این است که هر کس به حد توان خودش، هر درجه ایی را که از ایمان برای او میسر است، و می تواند آن را تحصیل کند، تحصیل کند، البته آن درجات بالای ایمان که از آن به کمال ایمان نام برده می شود قطعا واجب نیست، امام مراحل پایین تر به حد توان علمی و درک خودش باید یک درجه ای از ایمان را کسب کند، حال علم ممکن نیست، ولی کشف واقع به حد مظنه که ممکن است، به همان اندازه خود را از جهل و یا وهم و یا شک بیرون بیاورد بهتر از آن است که اساسا جاهل باشد و متوهم و ظان.

بنابراین به نظر می رسد وظیفۀ او اولا تحصیل کشف است مهما امکن، و لو ظنا، دو عدم انکار قلبی و زبانی است، جحودی نباشد. بله یک مورد را می توان از این حکم استثنا کرد و آن کسی است که یا می داند، یا احتمال می دهد که اگر اساسا دنبال کشف برود، سوالات بیشتری برای او مطرح می شود، و توان پاسخ به آنها را و درک جواب ها را ندارد، حتی احتمال بدهد که در نتیجۀ این تحصیل ظن به باطل و انحراف کشیده شود خب این تکلیفش روشن است که واجب نیست اما غیر این شخص، این یک امر عقلانی و عقلائی است که اذا دار الامر بین این که اصلا حقی بر انسان منکشف نباشد من الاساس. حق منکشف شده باشد بر او ظنا یا **اذا دار الامر بین الشک و الظن، انکشاف الحق و لو ظنا اولی من البقاء علی الشک فیها.**

این اولین مطلب ما در جهت اول که خود بحث را بررسی کنیم.

مطلب دوم ما در این جهت این است که ما سخن از لزوم تحصیل علم در اصول اصلیه اعتقادات به میان می آوریم، مرادمان از علم چنان که بارها عرض شده است، خصوص علم منطقی، یقین ریاضی و فلسفی صد در صد نیست، که بسیار کم یافت می شود، بلکه مراد علم عادی و عرفی است، اطمینان است، لذا همین جا باید تکلیف خودمان را با این اصطلاحاتی که شیخ اعظم به کار می برد، روشن کنیم، ما علم را به این معنا گرفته اییم، این از یک طرف، از طرفی آیۀ **ان الظن لا یغنی من الحق شیئا** را و امسال این آیه را به معنای ظن منطقی معنا نکرده اییم، مراد اوهام جاهلیت هست، چنان که قبلا مفصل از آیات و روایات این مطلب استفاده شد، لذا باید در طرح این معنا تصریح بشود، که مراد از ظن در این جا چیست، اگر مرادتان از ظن زیر صد در صد است، ظن منطقی است، و لو عرفا علم باشد، یعنی این مقدار برای او ممکن الحصول است، خب این که باید برود تحصیل ظن بکند، چون این را منطق بهش ظن می گوید نه قرآن .

بله اگر مقصودتان از ظن ما دون علم عرفی و عادی، ما دون آن مقداری که عرف به آن علم می گوید است، اینجا درست است که با چنین ظنی حق به طور کافی کشف نمی شود اما چنان که عرض کردیم در مطلب اول، ما مأمور به ایمان هستیم و ایمان هم درجات و مراتبی دارد، **و انکشاف الحق و لو ظنا اولی من البقاء علی الشک و الوهم.**

تا این جا ما جهت اول بحث را با استفاده از لفط ایمان که بارها در این چند جلسۀ گفته اییم بهترین و زیباترین واژه است پیگیری کرده بودیم و عرض کرده بودیم واژۀ اعتقاد را در قرآن و حدیث به این معنای مرسوم نیافتیم و چه بسا واژۀ اعتقاد موجب سوء برداشت هم بشود که کأنۀ گره ایی که انسان زد به هیچ وجه و دلیلی نباید بازش کند، اگر سؤالی و پرسشی بود، سر پوش بگذارد مهم آن گره است. لذا من کلمۀ اعتقاد را خیلی نمی پسندم چه بسا با این واژه باشد که برخی خود را حق مطلق بدانند و حاضر باشند حتی به گشتن کسانی که اعتقاد آنها را ندارند، برای ما مهم آن اطمینان و ایمان به خداوند متعال است. با این که بنده واژۀ اعتقاد را خیلی سفارش نمی کنم اما حال اگر کسی مثل شیخ اعظم و دیگران با این واژه هم پیش بیاید عرض می کنیم اعتقاد یعنی گره زدن یک باور به دل، طبیعتا این گره معنوی هم مثل گره ظاهری، محکم و سست دارد ولی به هر حال وجود نوعی گره که ازش تعبیر به انکشاف حق کردیم و لو گره ایی غیر محکم اولی است از این که هیچ گره ایی نزده باشد، یا گره های همراه با شک و ترید باشد، بله عرض کردیم آنجا که خوف از این هست که او به باطل بیافتد، استثنا است، این جهت اول بحث.

اما در مورد جهت دوم که رجوع به عالم است، مفصل این بحث، تقسیم بندی شدۀ این مبحث ان شاء الله در جلسات آینده خواهد آمد، منتهی اگر کسی جواز تقلید را در این موارد معتقد شد، این غیر متمکن از علم باید سراغ متخصص برود، حال که خودش توان تحصیل علم اعتقادات را ندارد، و به اصطلاح بهتر حالا که خود عاجز است از تحصیل ایمان به همراه علم، به متخصص مراجعه کند، ببیند او تکلیفش را چه می بیند، اگر نظر مجتهد این بود که برای مکلفینی این چنین اساسا تحصیل ظن لازم نیست، خب این روز قیامت حجت دارد، اگر گفت لازم است، باید برود سراغ تحصیل ظن، اما ببینیم آیا می شود در این موارد به متخصص مراجعه کرد یا نه، بحث آیندۀ ما است.

اما آنچه که به هر حال قطعی است این که تا علم حاصل نشده، و در ظن یا شک به سر می برد، انکار نکند، جحد نکند، بله پرسیدن به غیر از انکار کردن است، نهایتا احتیاط در کار این است که تا ایمانی مطمئن برای او نیامده، با اظهار انکار، خود را در شرف خروج از اسلام نکند. همین بحث می شود خاتمۀ آن بحث الثانی شیخ و مقدمۀ برای بحث ثالث؛ چون فرمود ما در سه مقام بحث داریم.

[جهت سوم بحث]

مقام اول این که غیر متمکن از علم داریم یا نه، مقام دوم این که در صورت عدم تمکن از تحصیل علم، تحصیل ظن لازم بود یا نه که گذشت و اما مقام سوم؛ این که حکم وضعی او من حیث الکفر و عدم الکفر، چه قبل از ظن و چه بعد از ظن چیست؟

این جا هم اجازه بفرمائید فرمایش شیخ اعظم را تقریر کنیم، تا بعد ببینیم چه باید گفت.

می فرماید اگر چنین شخصی اقرار به صورت ظاهر نکرد به آنچه مناط اسلام است، فقط یک شهادتین بود و بس، اما معنای این شهادتین چیست، اقرار آشکار بر معنا و مفهوم شهادتین که مناط اسلام است، نکرد، می فرماید فالظاهر کفره، چرا فالظاهر، چون ممکن است کسی بگوید همان گفتن کافی است اما ایشان میخواد بگوید نه یباید اقراری از او ظاهر شود نسبت به آنچه که مناط اسلام است. یعنی اقرار به حقانیت کند، اقرار به این کند که می دانم این ها حق است و این شخص این اقرار را نکرده است، پس ظاهرا کافر است، اگر اقرار نکرده است.

**و ان اقر به مع العلم بأنه شاک باطنا بناء علی ان الاقرار الظاهری مشروط باحتمال اعتقاده لما بقر به**

اگر کسی بگوید نه تنها صرف شهادتین کافی نیست، بلکه باید اقرار کند، آشکارا به ما هو مناط الاسلام بلکه همین اقرار در ظاهر به ما هو مناط الاسلام هم کافی نیست که ما او را مسلمان بدانیم و غیر کافر. بلکه باید احتمال بدهیم، که نسبت به آن اقرار مبرز خود، معتقد است، احتمال اعتقادش را اگر نمی دهیم، باز کافی نیست، اگر چنین شد ما حکم به عدم اسلامش می کنیم، اما آیا این که مسلمان نیست، کافر است یا کافر نیست؟ دو وجه دارد که ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.